

دیگران اما هیأت مجموعی دارد که هیچ کس در آن وادی با او شریک نیست از علم تفسیر و هیأت و کلام و تصوف او را بهره تمام بود و در علم موسیقی تصنیف دارد و در علم تصوف و معما و تاریخ و حسن ادا و غیر آن بیقرینة روزگار است و اگرچه صحبت مشایخ متقدمین و زمان مخدومی مولوی جامی قدس سره و غیر ایشان را دریافته اما همه عمر بالحد و زندقه صرف کرده و با این همه صفت وارستگی و آزادگی و بذل و ایثار او بوجه اتم است و قلندران بسیار لوطی و لولی همیشه گرد و پیش او می بودند و اختلاط با سگان بی تعاشی داشت غالباً این شبوه لازمه ملک الشعرائی بوده بنابراین آن قطعه گفته که

\* قطعه \*

این نصیحت بشنو از سیفی \* تا همه عمر ترا بص باشد  
شعر خوب و پسر زیبا را • معتقد باش ز هر کس باشد  
مارا بمذهب او هیچ کار نیست این چند شعر از او نقل نموده  
می آید

\* ابیات \*

چون سایه هم‌رهم بهر سوزان شوی  
باشد که رفته رفته بما مهر بان شوی  
ای پیر عشق صحبت یوسف رخی طلب  
نبود عجب که همچو زلیخا جوان شوی  
گاهی تو بابل چمن آرای کابلی  
زاغ و زغن نه که بهندوستان شوی

\* واه \*

چون تار عنکبوت ز هجر تو شد تدم

در گوشه خرابه ازان است مسکفم

و این هر دو غزل را صوتی خوب بسته که در عالم شهره یافته  
در مجالس می خوانند و بزم ملوک و اهل ملوک بدان آرایش  
می یابد • • مطلع •

سوخ تا بفرق همچون پرزن انگیز کرد  
آتش سودای لیلی بر سر او تیز کرد  
چون ز عکس عارضش آئینه پر گل شود  
گرد آن آئینه طوطی بنگرد بلبل شود

• بیت • معما باسم الله

نیمت از هستیش کسی آگه • ابتدا کن لانهایه له

• بیت • و باسم نبی •

تازه شرح را شنیده ام • از محمد نبی شکفته ام

دیوان مشهور دارد و قاعده بقاعده گل افشان نام مثنوی در جواب

بوسدان گفته و مطلعش این است • • مطلع •

جهان آفرین را بجان آفرین • بجان آفرین صد جهان آفرین

• وله •

بناز کشت جهانی بت ستمگر من • هنوز بر سر ناز است ناز پرور من

ریخت باران بلا بر تن غم پرور ما • چه بلاها که نیاورد فلک بر سر ما

نه فرگسست عیان بر سر مزار مرا • سفید شد برهت چشم انتظار مرا

• بیت • و از برای جوگی پسری گفته

آنشین دریت ز خاکستر چونیدلوفر شده

یا نقاب از آتش روی تو خاکستر شده

اگرچه این مضمون نزدیکست بمطالع ملا وصفی کابلی و آن این است که •

از تپ هجران نه خا کستر مرا بستر شده  
بستر از سوز من بیمار خاکستر شده

چون ملا قاسم را می گفتند که اکثر اشعار شما مضمون دیگران است میگفت که من التزم نکرده ام که همه اشعار من باشد اگر شما را خوش نیاید قلم تراش بگیرد و از دیوان من بتراشید و قصیده نغز درباب اضطراب گفته مذیل بمدح همایون پادشاه مغفرت پناه که داد سخن دران داده و چون خواجه معظم خان از خیر آبان باوجود درد پای بعیادت ملا قاسم کاهی رفته او این غزل را در بدیهه گفته و صوت بسته که

• غزل \*

ماندی قدم ز ناز بروی نیاز من  
دردی مباد پای ترا سرو ناز من  
هرچند وصف وصل تو کردم شب فراق  
کوته نگشت قصه درد دراز من

روزی ملا در باغ پادشاهی آن طرف آب سیر میکرد صبحی شاعر رسیده در اول ملاقات گفت که آخوند شنیدید که کهن مومن در عراق مرد ملا گفت بقای شما باد در اول سفر گجرات ملا غزالی در اردوی پادشاهی همراکب بود چون خبر فوت ملا قاسم کاهی که بدروغ شهرت یافته بود شنید این تاریخ برای او گفت که باوجود دروغ و تکلف بیمزه هم نیست

• قطعه \*

رفت بیچاره کاهی از دنیا • حال تاریخ او اگر خواهی

چون بناچار رفت شد ناچار \* از جهان رفت قاصم کاهی  
و پیش از آنکه این دروغ راست شود ملا قاصم کاهی یک تاریخ  
فوت غزالی در انتقام و دیگری در تلافی آن گفت چنانچه هابتنا  
مذکور شده \* \* ع \*

### دروغی را چه آید جز دروغی

اگرچه بموجب این بیت که \* \* بیت \*

شاعران دیدم ز روی تجربت \* بی تعاقب بی عقب بی عاقبت  
تمامی شعرای عصر کلم و جلهم صغیر هم و کبیر هم مگر سه  
چهار نفر از قدمای معمر جوهرتی حیدری مشربند اما این هر دو  
مقتدا و پیشوای همه بودند که وراثت خدائت را با اتباع و اشباع  
خویش بقدر مناسبت و استعداد ذاتی و فیض صحبت گذشته  
تقسیم کردند چون نظرباین جماعه میکنم می ترسم که مبادا  
شعرای متقدمین هم اعیان بالله صنها من ایشان باشند حاشا و کلا  
چه مقتضای زمان این است که اهل روزگار در هر زمان خطوات  
مقارب می نهند و اوضاع متباعد در ایشان نمیباشد \*

### خواجه حسین مروی

از فرزندان حضرت شیخ ربانی و مالک صمدانی شیخ  
رکن الدین علاء الدوائه صمدانی است قدس الله سره در علوم  
معقول شاگرد مولانا عصام الدین و ملا حنفی است و در شریعت  
تلمذ نزد خاتم العزما و اعمدین شیخ ابن حجر ثانی رحمه الله  
نموده و در وادی سلامت شعر و انشا و صنایع و بدایع و حسن

تقریر و فصاحت و بلاغت و ظرافت و لطافت بی نظیر بود، دیوان  
باتمام رسانیده و شعر او مرتباً رصط دارد این چند بیت از دست

• ابیات •

ای از مژه بیدو آب رفته • وز دیده خیال و خواب رفته  
خود را بما چنانکه نبودى نموده • افسوس آن چنانکه نمودى نبودى  
ماخذ این بیت غالباً آن رباعی است که

• رباعی •

گوئیم مگر ز اهل وفائیم نه ایم  
و اندر صفت صدق و صفائیم نه ایم  
آراسته ظاهریم و باطن نه چندان  
افسوس که آنچه می نمائیم نه ایم  
• وله •

با ما گره چو غنچه در ابرو فکنده  
با غیر لب چو پسته خندان کشوده  
محبتی که مرا با تو هست میخواهم  
همین توانی و من دانم و خدا داند

و این ابیات در نعت از کتاب سنگها سن بتیسی است که بندگان  
پادشاهی باو فرموده بودند و باتمام فرسید

• مثنوی •  
خوش آسمان عذایب باغ ابلاغ • مکحل فرگش از کحل ما زاغ  
کشیده در زبور نسخ بی قیل • قلم بر نسخه توریست و انجیل  
نبوت را بدر گاهش حواله • امام الانبیا ختم الرساله  
• رباعی •

آنم که ممالک سخن ملک من است

صراف خرد صیبریعی ملک من اهدت

دیداجه کن ز دفتر من ورقیدمت

امرار هو کون بر سر کلک منست

او در سنه نهصد و هفتاد و نه ( ۹۷۹ ) از هندوستان رخصت وطن حاصل کرد و شیخ فیضی که تربیت یافته وی بود دام ظلّه تاریخ یافت و بکابل رفت و میرزا محمد حکیم او را باعزاز و اکرام دید و چون امتعه و اقمشه و نغایس تنسوقات هند پیشکش ساخت از جا برخاسته طومار از دست پیشکش نویس گرفت و حد و رسم و اسم هر قسم پارچه را شرح و مفصل تا بهای آن هم خود میگفت میرزا را این سبکی گران نموده و از مجلس بیمنزه برخاسته فرمود تا آن همه را بیک ساعت بیغما بردند خواهجه هم در کابل در آن نزدیکی درگذشت \*

### قاسم ارسلان

پدرش چون خود را از فعل ارسلان جاذب که یکی از امرای فامی سلطان محمود غزنوی بود میگرفت او باین تخلص شعر میگفت اصل او از طوس است و نشو و نما در صداره الفهر یافته شاعری شیرین کلام و بحسن خط و لطافت طبع مقبول خاص و عام بشیوه بسط و انبساط آراسته و بصفت حسن اختلاط و ارتباط پیراسته بود در یافتن تاریخ عدیل نداشت صاحب دیوان است این چند بیت از وصیت

• ابدات •

خواهم که سر بر آرم در هشر از زمینی

کانبجا بڈاز پکره پا مانده ناز نیدی  
ای نیم جان آمده برابر ترا چه قدر  
جائی که یک نگاه بصد جان برابرامت

فتخیر این مصرع اخیر را هم چندین یاد دارم از غزلی که نام  
صاحبش بخصوص معلوم نیست و آن این است \* بیت \*

با آنکه همت خلوت وصل تو بی رفیب  
شرم تو با هزار نگهبان برابر است  
\* واه \*

لفظ و معنی بحال من گیرند  
بیتو چون روی در کتاب کدم  
\* واه \*

گریان چو بحر منزل احباب گذشتیم  
صد مرتبه در هر قدم از آب گذشتیم

در تعریف کوه اجمیر که مدفن حضرت خواجه اجمیر است  
قدح سره گفته \* مثنوی \*

زهی کوه اجمیر عنبر مرشت \* مقام سر مقتدایان چشت  
چه کوهی که چون رود بر اوج سر \* محیط سپهرش بود تا کمر  
نمایند جرم مه و آفتاب \* بر آن کوه مانند چشم عقاب  
چو خورشید دروی عیان چشمها \* کواکب بود رنگ آن چشمها  
بسی نسر طایر بگردن شادفت \* که بر قلعه اش راه یابد نیافت  
شود گرازان قلعه سنگی رها \* بر بزد فلک راز هم قلعهها  
نه بر قسمت هر سو درخشان زمیغ \* که آن کوه را سود بر چرخ آغ

زبالای آن قلعه گاه نگاه • فلک چشمه و چشم ماهی است ماه  
 برد میل آن قلعه پرشکوه • هزاران چو الوند و البرز کوه  
 چو برخیزد از دامن آن عقاب • فندک سایه اش برمه و آفتاب  
 ببدین ارملان رفعت پایه اش • که جا کرده خورشید در سایه اش  
 ملا در حالی که پادشاه از آنک آمده رحل اقامت در لاهور انداختند  
 در سنه نهصد و نود و پنج ( ۹۹۵ ) در گذشت مخفی نماند که این  
 سه چهار شاعر نامبرده از جهت شهرت بشاعری صرف و شومعی  
 قدم کیف ما اتفاق بی ترتیب فکر کرده ( + ) مذکور شدند بعد ازین  
 برای مهوات فهم و ضبط به ترتیب حروف تهجی مذکور میشوند •

## آتشی قندهاری

همراه بایر پادشاه در هندوستان آمده واقعه نویسن بوده بعد از آن  
 در ملازمت پادشاه غفران پناه نیز به مناصب ارجمند سرانرازگشت و در  
 لاهور در سنه نهصد و هفتاد و سه ( ۹۷۳ ) در گذشت او راحت • نظم •

هر شکم رفته رفته بیدو دریا شد تماشا کن

بیا در کشتای چشم نشین و هیر دریا کن

میگفت

• واه •

شاعری شیرین خنجر بمیان تابغ بکف چین اجبین باش

بشیر و بسط و انداز و جفا پیشه کن و بر سر کین باش

• واه •

بود در یافتن تاریخ

بیت از مهوات

خواهم که سر نسخه



از اهل وفا بیخبری را چکند کس  
مایل بجفا سپهری را چکند کس  
• وله •

در شفق گشت شب عید نمایان مه نو  
تا کنیم از پی جام می گلگون تگ و دو  
در وقت صحت جنت آشیانی در قلعه ظفر گفته • رباعی •  
صد شکر که شاه از غم بیماری رحمت  
برخواست و بر مسند اقبال نشست  
از صحت دانش خبری می گفتند  
المدة لله که بصحت پیوست

### اشرف خان میرمنشی

از مآدات حسینی مشهد مقدس است و در هفت قلم استاد  
خوش نویسان عالمست و در ملک امرای معتبر داخل بود اسم  
شاعری برو حریف است چون طبع نظم داشت این چند بیت  
از نوشته شد • نظم •

نارمیده زلف ساقی دوران جامی  
میرسد سزگ سلامت بسببیم چکیم  
• وله •

مانیم بعالم که دل شان نداریم  
ناشان دلی چون دل خود یاد نداریم  
• رباعی •

یارب تو مرا باتش قهر مسوز  
در خانه دل چراغ ایمان افروز  
این خلعت زندگی که شد پاره بجزم  
از راه کرم برشته عفو بدوز  
\* رباعی \*

بدیغش نمود چون زر خالص عیار عشق  
آن به که نقد عمر کنم صرف کار عشق  
تا صفحۀ جمال تو گل گل شگفته است  
ببذل صفت مراست بدل خار خار عشق

### امیر قاضی امیری

صاحب فضایل و کمالاتست چند سال پیش حکیم الملک  
قائم کرده مرادم تلاصد او گشت از خوش طبعان روزگار بوده چون  
آب و هوای هند بار سازوار نیامد و در ملازمت پادشاه بعد از  
نسبت آشنائی تمام رشدی نیافت آخر سال بولایت رفته در بلده ری  
که وطن آبای او بود از محنت دنیا بیاسود و درگذشت این اشعار  
از آثار فکر بلاغت شاعرش ثبت افتاد

• نظم •

قاصد رقیب بود و من غافل از فریب  
بی درد مدعای خود اندر میانه ساخت  
دی که بر حال من دل شده خندیدن داشت  
اغطراب من و خندیدن او دیدن داشت  
امروز اضطراب دل من زیاده است

گویا شده بکشتن من گرم خوبی تو  
 دل خسته ام ز نازک طفلی که روزگار  
 در دست او نداده ببازی کمان هنوز  
 امید وصل تو گذاشت تا دهم جان را  
 وگر نه روز فراق تو مردن آسان بود  
 از غیر نغم شکوه چو آن سیم تن آید  
 شاید بهواداری او در سخن آید  
 هرگز نرود از دل من فوق و صالی  
 کز ناز بمن در سخن و چشم براه داشت

### میر امامی <sup>بمنحیچه</sup> مشهور

از سادات کبلی است در سنه احدی و ثمانین و تسعمایه (۹۸۱)  
 در جونیپور از اسپ افتاد و بان الم رفت صاحب دیوان است این  
 تاریخ او در نهایت شهرت است که در وفات چغتای سلطان نام  
 محبوبی نازک نهالی بدیع الجمالی گفته که

سلطان چغتای بود گل گلشن خوبی  
 لیکن سوی رضوان اجالش راهمون شد  
 در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ  
 دایها زغمش ته بده آغشته بخون شد  
 تاریخ وی از بلبل مآتمزده جستم  
 در فاله شد و گفت گل از باغ برون شد

وصف قدرت بالف چون کدم ای نخل حیات  
که الف ساکن و قد تو بود در حرکات  
دل بفکر آن دهان در تنگنای حیرتست  
حیرتش رودان از جائی که جای حیرتست  
غافل از یاد تو ای شیرین شمایل نیستم  
گر تو از من غافل من از تو غافل نیستم  
\* رباعی \*

اثبات وجود را چه حاجت به بیان  
چون خود همه اوست آشکارا و نهان  
گویند بنفی غیر بکشای زبان  
نفی چه کدم کجاست از غیر نشان  
\* رباعی \*

سجاده نشین مشعبد چرخ کبود  
سیمای صلاح صبح از رخ بدهود  
شد بهر قیام راست در نیمه روز  
پیشین بر کوع زفت و دیگر بسجود

### میر شریف امانی اصفهانی

ملیقه شعر دلاویز داشت و مدت بیست سال در هند اوقاتش

بصفت تجرید گذشت این ابیات ازوست \* شعر \*

دوید میل مرشکم بسوی خانه او  
که گرد غیر بشوید ز آستانه او

لعلت که آب زندگی از وی نشان دهد  
 کو خضر تا به بیدند و از فوق جان دهد  
 تا به تیغت چو اماسی مر خود در بزم  
 جان سپر ساخته در صف سپاه آمده ام  
 بزم وصل تو زان غیر اضطراب ندارم  
 که سوی غیر نظر میکنی و تاب ندارم

### قاضی احمد غفاری قزوینی

از اولاد امام نجم الدین عبد الغفار است که صاحب حاوی  
 در مذهب شافعی است فاضل و منشی و مورخ و خوش طبع  
 بی بدل بود کتاب نگارستان که الحق مجموعه چنان از خزانه  
 خیال درین زمان به پیشگاه ظهور و بیان نیامده و عجائب حالات  
 و غرایب واقعات دران اصلا نموده و کتاب نسخ جهان آرا که نام او  
 مشتمل بر تاریخ تصنیف است در مجمل تواریخ عالم از زمان آدم  
 تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله وسلم تألیف فرموده در آخر  
 حال دست از وزارت پادشاهزادگان عراق باز داشت و استعفا نموده  
 متوجه زیارت بیت الحرام گردیده و آن سعادت را دریافته از بندر  
 دایل به هندوستان می آمد ناگاه دست فدا در رخت هستی آن  
 بی بدل خلل انداخته بعالم بقا کشید و این واقعه در سنه خمس  
 و سبعین و تسعمایه ( ۹۷۵ ) بظهور انجامید این بیت از دست \*

\* بیت \*

پس از عمری نشیند گردمی در پیشم آن بدخو

تپد دل در برم ترسم که ناگه زود بر خیزد

### صیر اشکی قمی

در شعر خیالات خوش دارد تتبع آصفی میکند در دار الخلافه

اگره رخت رحلت بر باد پای اجل بست این اشعار ازوست \* بیت \*

از پهکه سنگ بر سر زد بیدو میند چاکي

آن سنگ در کف او گردید مشت خاكي

بهمی سنگ از غمت برسرم دل تنگ خواهم زد

اگر دستم رود از کار هر بر سنگ خواهم زد

شمعت فصیر وار شها بنده می شود

صد بار اگر سرش بجمی زنده می شود

مستانه کشتگان تو هر سو فتاده اند

تیغ ترا مگر که بهمی آب داده اند

بهمکه تن بگداخت بی او ز اتش خودا مرا

گر نهی زنجیر بر گردن فتد در پا مرا

میگویند که چون این مطلع را در قندهار پیش مولانا صادق

خوانده و تحسین طلبیده او گفته که این مضمون را از امیر خسرو

برده که چنین فرموده \* بیت \*

بهمکه بگداخت ز هجرت تن پر سودايم

گر نهی طوق بگردن فتد اندر پايم

\* وله \*

اگر خواهم که در راه تو از سنگ بلا اوقم

زهر مو بر من آید سنگ و نگذار ز پا افتد

غالباً مضمون سنگ چنان بدست افتاده که برای دیگری نگذاشته

• ایضاً •

لاغر تدم میان سگان بین بکوی خود

این یک بسوی خود کشد آن یک بسوی خود

موی ژولیده که آید ز سر من تا پا

زان میان موی سفید است تن من پیدا

### یواقلی انیسی

ترکمان شاملوست در خدمت خانخانان امت در شعر سلیقه

ملایم دارد و مثنوی نوشته اورا امت • ابیات •

آتش کده است دل ز خیال تو و برو

داغ تو هندونی که نگهبان آتش امت

چو بینی شعله را مضطرب آتش پرستی دان

که روحش رفته و جسمش در آتشخانه میرقصد

عشق و مقناطیس یکچنین اند کز دل ناوکش

تا برون می شد صحبت جذب پیکان کرده بود

### ملافنی امنی (+)

جوانی امت نورس مدتی در گجرات با خواجه نظام الدین

احمد بود اول خونی تخلص داشت خواجه تغیر نموده این تخلص

داد حالا در ملازمت شاهزاده بزرگ می باشد خالی از خوش  
طبعی نیست اوراست \* \* رباعی \*

منم که غیر غم اندوختن نمی دانم \* تمام رشکم و راهوختن نمی دانم  
بنور خاطر اگر روز شام خورشیدم \* چراغ بخت خود افروختن نمی دانم

### ابتری بدخشی

اهم با مهمی است و سخن چند قالبی از فتوحات و فصوص  
الحکم یاد گرفته و در ایمان فرعون بختی بجد میکرد ازان جهت  
نام بوکیل فرعون بر آورده این مطلع ازوست \* \* فرد \*

گفتی وفا کنیم با حباب یا جفا \* ای شوخ بندگ سخن اولیم ما

### الفتی قلیچ خان

از طایفه جان قربانی است بفضایل علمی و حکمی آراسته و  
داخل امرای پنجهزاری است و در دین پاک اعتقاد چندگاه  
جملة الملکی بود و درین ایام بدارائی کابل متعین و منصوب  
است طبع نظم و سلیقه شعر دارد این چند بیت ازوست \* ابیات \*

تا ز عارض آفتاب من نقاب انداخته

فره سان خورشید را در اضطراب انداخته

کشته آن نرگس مستم که در عین خمار

عالمی را کشته و خود را بخواب انداخته

دو ترک مست تو آشوب عقل و دین میند



کمان کشیده زهر گوشه در کمین منند  
نیست در دل غنچه پیکان آن قاتل مرا  
بی لبش خونی که خوردم شد گره در دل مرا

### الفتی یزدی

در علوم ریاضی سلیقه درست داشت همراه خانزمان بود و در  
آن فترات گرفتار شد اگرچه از کشتن امان یافت اما اجلش امان  
فداک این مطلع ازوست

• بیت •

تا گرد صفت دامن یاری نگرفتیم  
از پا نه نشستیم و قراری نه گرفتیم  
مشت خاشاکیم و دریم آتشی همراه خویش  
دور نهدیم گریه بسوزیم از شراره خویش

خان زمان جانزه این مطلع هزار روپیده داد •

### الفتی عراقی

چندگاه در کشمیر با میرزا یوسف خان بود و در آنجا شهر  
آشوبی گفته که از آنجمله این یک دو بیت است • بیت •

سر مدی موشک پران درخت شعرا  
قد جوزا و برزت سرطان را عشق است

و بتقریب جوان محبوب میرزا یوسف خان دارد که موش هم کرده

شکم ریخته پر بولمه بوم ( ؟ ) • بیت •

میرزا یوسف خاقان زمانرا عشق است  
عشق پاک تو و خط دگر انرا عشق است

## بیرم خان خانانان

از اولاد میرزا جهان شاه امت بونور دانش و سخا و صدق و حسن خلق و نیاز و انکسارگویی سبقت از همگنان ربوده در ابتدای حال در خدمت بابر پادشاه و در وسط بملازمت همایون پادشاه نشو و نما یافت و بخطاب خانخانی مرافرازی یافت و بندگان پادشاهی در القابش بابام افزودند بسیار درویش درست و صاحب حال و نیک اندیش بود به یمن سعی و جلالت و حسن تدبیر او هندوستان در مرتبه ثانی هم فتح شد و هم تعمیر یافت فضلی جهان از اطراف و اکناف رو بدرگاه او آورده از کف بحر مثالش شاداب میرفتند و بارگاه آسمان جاهش قبله ارباب فضل و کمال بود و زمانه را بوجود شریفش تفاخر، آخر حال ارباب نفاق مزاج بندگان پادشاهی را باو متغیر ساختند و کار او باجا رسید که شمه از ذکر آن در سنوات تقدیم یافت دیوان بزبان فارسی و ترکی ترتیب داده که در ایده متداول و در افواه متعارفست این رباعی از دست

• رباعی •

ارباب فنا بلند و پست ایشانند  
و ز جام بقا مدام هست ایشانند  
در معرض نیدستی امت هر چیز که هست  
میدان به یقین که هر چه هست ایشانند

• ایضا •

ای کوی تو کعبه سعادت ما را

وی روی تو قبله ارادت ما را

خوش آنکه بجزبه عنایت سازی

و رسته ز قید رسم و عادت ما را

در منقبت حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه قصیده

گفته که مطلعش این است • قصیده •

شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او

اگر غلام علی نیست خاک بر سر او

محبت شه مردان مجوز بی پدری

که دست غیرگرفت است پای مادر او

ایضا مطلع قصیده که در باب اصطراب گفته • قصیده •

آن چرخ چیست گامده بر محورش مدار

آن بدر کز میانه شهابش کند گذار

با آنکه می کنگ بمه و خور برابری

آمد بجان ز حلقه بگوشان شهریار

نار به چشم کوکبه آفتاب را

چون سچ لوامی شهنشاه نامدار

پیوسته آسمان و زمین زیر حکم اوست

همچون نگین خاتم شاه جم اقدار

بر کف نهاده خون زری پرز اشرفی

تا بر قدوم اشرف شاهان کند نثار

شاه بلند قدر همایون که از شرف

بر در گهش سپهر نهک روی افتخار

میگویند شبی همایون پادشاه مخاطبه با بیرم خان داشتند او را  
بظاهر غنودگی دست داد پادشاه به تنبیه فرمودند که هان بیرم  
با تو میگویم گفت بلی پادشاهم حاضرم اما چون شنیده ام که در  
ملازمت پادشاهان محافظت چشم و پیش درویشان نگاهداشت دل  
و نزد عالمان حفظ زبان باید کرد بنابراین درین فکر بودم که چون  
حضرت هم پادشاه و هم درویش و هم عالمند کدام کدام را نگاه  
توانم داشت پادشاه مغفرت پناه را این ادا از خوش آمد و تحسین  
فرمودند در سنه نهصد و شصت و هشت ( ۹۶۸ ) در پتن  
گجرات بساعات شهادت فایز شد و عظام او را بموجب وصیت  
بمشهد بردند •

## بیکسی غزنوی

بوفور فضایل و صفوف کمالات اتصاف داشته و بزیارت حرمین  
الشریفین رسیده بهند آمده و بعضی از کتب احادیث مثل  
مشکوٰۃ در عربستان و شمایل النبی صلی الله علیه و سلم بر میر  
مرتضی شریفی و غیر آن گذرانیده و بجهت استیلائی ضعف پیری  
متوجه وطن مآلوف و مقام اصلی شده در منزل پرشاورندای ارجعی  
از پیک اجل شنیده در شهر سنه ثلث و سبعین و تسعمایه ( ۹۷۳ )  
بجوار رحمت ایزدی پیوست این ابیات از آثار افکار بلاغت  
دیار اوست • ابیات •

در دیر و کعبه جز بتو مایل نبوده ام  
هرجا که بوده ام ز تو غافل نبوده ام  
فلک را رسم بی مهری نه در دوران مابوده  
که دوران فلک تا بوده بیهرو وفا بوده  
• قطعه •

بیکسی گرشنود طعنه دشمن صد بار  
لایق آنست که آشفته و درهم نشود  
زانکه این بیت کمال است بعالم مشهور  
این چنین بیت چرا شهره عالم نشود  
سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین شکند  
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود  
• رباعی •

ای دل تو عذر بغصه و غم ندهی  
یک لحظه خوشی بملکت جم ندهی  
باری اگر بدست افتد زنهار  
خاک قدمش بهر در عالم ندهی

مولانا بیکھی نوشته که روزی همایون پادشاه غفران پناه درطاق  
رواق سر منزلی که در دار الخلافت حضرت دهلی بود این مطلع  
شیخ آذری را بخط لطافت نمط نوشتند که

• بیت •  
شنیده ام که برین طارم زر اندود است  
خطی که عافیت کار جمله محمود است  
از قضا در همان نزدیکی ازین تنگنای غرور بعشرت مرای مرور

رحلت نموده باقتضای زمان مدفن همان منزل اتفاق افتاد و چون مدور این معنی از ان شاه حقیقت آگاه محمول بر کرامت آمد تاریخ این واقعه در ضمن این قطعه بر زبان وقت اصلا رفت

\* قطعه \*

درین که شاه همایون بوقت رحلت خویش  
فوشت بر در سر منزلی که ماکن بود  
خطی که عاقبت کار جمله محمود است  
بحسن عاقبت خود اشارتی فرمود  
چو شد بحکم قضا مدفونش همان منزل  
که بود قبله حاجات و کعبه مقصود  
بنا برین پی تاریخ رحلتش گفتم  
بقای منزل سلطان عاقبت محمود

### باقی کولابی

طبع شعری دارد و این ابیات ازوست \* ابیات \*

ز فرقت تو گرفتار صد الم شده ام  
تو شاد باش که من مبتلای غم شده ام  
خوبان اگر ندانند امروز قدر ما را  
دانند قدر ما را فردا که ما نباشیم  
بچشم گاه خون دل گهی خون جگر بسته  
من غم دیده را بی روی او راه نظر بسته  
نگردن همچو مرد آزاد در باغ جهان هرگز

چونرگس هرکه اوچشم طمع در سیم و زر بسته

مدتی در هندوستان بود و در ایام باغیگری معصوم کابلی گشته شد

### بیاضی

در اگرة بطریق وارستگان و گذشتگان میر میگرد این مطلع

ازوست • • بیت •

هرکه بر از وصل آن مرد ممن بر خورد

از خوشی طالعست طالع خوش بر خورد

در محاکمه کاهی و غزالی گفته • رباعی •

کاهی و غزالی آن دولایعقل صمت

در غیبت جامی و نوائی زده دست

در دهر کسی بمقل ایشان نگذشت

کاهی چه خس است و هم غزالی چه سگست

### پیروی

اکثر پیرو خواجه آصفی است در تصویر دستی چابک داشت

و از راه صورت پی بمعنی برده رساله صورت و معنی نوشته که

مطلعش این است که • مطلع •

خداوندا ز معنی تنگ دستم

به بخشائی که بس صورت پرستم

ز لطف خویشتن ای ایزد پاک

چنان سازی بصورت خانه خاک

که هر صورت مرا کز دیده آید

به سوی معنیسم رؤی نماید  
\* \* \* \* \*

بی درد را شراب صحبت کجا دهند  
کیفیتی است عشق بتان تا کرا دهند  
خواب دیدم بار قیدش در دل افتاد اضطراب  
مرده بودم دیر اگر بیدار میگشتم ز خواب  
نظر چون افکنم وقت تماشا بر مه رویش  
عتاب آلوده بیدم سوی من تا نگرم مویش  
دزدیده چون نگاه بآن نازنین کنم  
چون بنگرد ز شرم نظر بر زمین کنم  
طفل اشکم بره یار هر خویش نهاد  
خوش یتیمان درین ره قدمی پیش نهاد  
فاز پرورده چو تاب ستم عشق نداشت  
یار را نام جفا پیشه و بدکیش نهاد  
افتم در اضطراب چو از من جدا شود  
کن مه مباد با دگری آشنا شود  
دیوان غزل تمام کرده در هندوستان در گذشت \*

### بقائمی

نو رسیده از ولایت به دکن آمده با ملک قمی شاعر می بود  
از آنجا در گجرات رسیده با میرزا نظام الدین احمد بهر می بود  
و مشغولی تخلص میکرد میرزا تغیر نموده این تخلص بوی داد



شعر او حالتی دارد و چون وضع او هموار است از وصفت • نظم •

تا عشق ز مرگان بدان نیشتر آورد  
خون از رگ و از ریشه من جوش بر آورد  
فریاد که تا چشم زدم تیر خیالش  
در دیده فرو رفت و مرا از دل بدر آورد

• وله •

بجای اشک از چشم دل افکار می بارد  
همه خون جگر زین ابر آتشبار می بارد

• وله •

مرغ دل تا صید چشم او (†) شکار انداز بود  
هر سرمه بر سرم چون مرغ در پرواز بود

او اکنون از ملازمت خان خانان جدا شده میگویند که در آگره آمد  
و قصد لاهور دارد •

## ملا نور الدین محمد ترخان

سفید و نیکست که نوری تخلص میکرد چون چند سال پرگنده  
سفیدون از توابع سرهند در جایگیر او بود بآن منسوب گشت در علوم  
هندسی و ریاضی و نجوم و حکمت ممتاز و از جمله مصاحبان  
همراز پادشاه مغفرت پناه بود و خطاب ترخانی بآن تقرب یافت  
در بدل و جود و نثار و خوش صحبتی بی بدل و ضرب المثل بود

---

( † ) لفظ - او - در هر سه نسخه